

نقدی بر کتاب " پرشین اسفینکس " امیرعباس هویدا
(ایرانی مرموز)
نوشته عباس میلانی

شخصی که در جوانی از پیروان جنبه های واهی و ایدآلی فلسفه بتجربه نرسیده مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم که قتل سرمایه داران و افراد خوشنام جامعه را موعظه مینمود و در اینجهت به هواداران سیاست خارجی دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران، بمنظور ازبین بردن فرهنگ ملی کشور و جایگزین کردن آن با فرهنگی که افراد، فدای جامعه شوند، مهرمیورزید و مدت زیادی از عمر خود را در امواج اینگونه سیاست گذرانده است و در نتیجه آن، مزه آب خنک زندان دوران ایران سلطنتی را چشیده، پس از اینکه به امریکا رفته و شغلی دانشگاهی کسب نموده، منفعت خود را در هماهنگ شدن با سیاست خارجی امریکا درجهت ازبین بردن فرهنگ ملی ایران و جایگزین نمودن آن با فرهنگ سامی دیده، در کتابی که موزیانه نام بیوگرافی هویدا بر آن نهاده است در دنباله برنامه دسیسه بین المللی سیاه کردن شهرت شاه که سازنده فیلم " شهرت " تهیه شده توسط مؤسسه " بی بی سی " شروع این دسیسه را از تاریخ جشنهای دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، ذکر مینماید با نوای همان دسیسه، به سیاهکردن شهرت شاه پرداخته است. از دید نگارنده، نویسنده این کتاب، جزء افرادیستکه فکر میکند :

" پدرم خانه جنت به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

از دید بیوگرافی در این کتاب، تجزیه و تحلیل خاص، دیده نمیشود. مطالبیکه در باره دوران کودکی و جوانی آقای هویدا نوشته میتواند در مورد هر فرد دیگر از طبقه متوسط ایران و هم سن آقای هویدا صدق نماید. مطالبیکه از قول اطرافیان آقای هویدا مطرح شده از نظر اینکه بطور کلی، اکثریت جامعه ایرانی، برای صدها سال، تحت شرایط ترور فکر و عقیده محیط اسلامی، دور و متظاهر بار آمده است باید با دید تردید تلقی شود بخصوص اینکه اغلب این افراد، شغل سیاسی داشته اند. تعجب آور اینست که صفحات متعددی از این کتاب به مطالبی اختصاص داده شده که کوچکترین ارتباطی با بیوگرافی آقای هویدا ندارد و نمیتواند هدفی جز سیاهکردن شهرت شاه و نهاد سلطنت، یعنی بنیان اخلاق فرهنگ ملی ایران داشته باشد. آنچه باعث شده آقای هویدا را مرموز و تودار بخواند، با اینکه ایشان را دارای تحصیلات عالی، متفکر، عمیق، فیلسوف و مطلع از امور سیاسی دنیا معرفی مینماید ترفیع سریع ایشان به مقام نخست وزیری و حفظ این مقام برای سیزده سال میباشد. چنین اظهار نظری فقط میتواند حاکی از عدم توجه نویسنده به اوضاع و احوال و شرایط کلی جامعه ایران باشد. در اینباره متعاقبا تذکراتی برای بیداری جوانان ایرانی داده شده است.

از دید سیاسی نیز نمیتوان برای این کتاب ارزش قائل شد چون مطلبی جز الهامهای رسانه های جهانی در جهت سیاهکردن شهرت شاه بمنظور جلوگیری از برنامه صنعتی کردن ایران و کاهش قیمت نفت، مطلب دیگری ندارد. مجموعه اینگونه الهامها و منشاء آنها را میتوان در فیلم " شهرت " نیز که هدف سیاستمداران انگلیسی را مینمایاند مشاهده نمود. چون در اظهار نظرهای مربوط به شاه، مطامع امریکا،

مطامع انگلیس، مطامع شوروی، هماهنگی های آنان، اختلاف نظرها و رقابتهای نهانی آنان و همچنین شرایط جامعه ایرانی بصورت بنیادی تجزیه و تحلیل نشده است اینگونه مطالب، از حد شعارهای سیاسی

۲

برای اغوای جامعه ای دهان بین، خارج نیست و ارزش علمی ندارد .

آنچه مردم معمولا به آن توجه ندارند و اقدامات ممالکی که خود را متمدن معرفی مینمایند بصورت جلوگیری از برنامه صنعتی کردن ایران و کاهش قیمت نفت، خلاصه مینمایند هدف کثیفی استکه این ممالک، بصورت نهانی در زیر بوق و کرناى شعارهای زیبای آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حفظ زندگی سنتی و مذهب، پیگیری مینمایند . هشداریکه جوانان کشور باید متوجه آن باشند تلاشی استکه از طرف رسانه های جهانی درمحتوای این شعارهای زیبا، درجهت خفه کردن فرهنگ ملی ایران و جایگزین کردن آن با فرهنگ سامی، در قالب نمایش خیمه شب بازی بنیادگراها درمقابل معتدلین، همزمان با سیاهکردن شهرت شاه و نهاد سلطنت، پیگیری میکنند . در این تلاش آنچه مورد توجه خارجیان استعمارگر و استعمارگر میباشد و به آن دلیل به این جنایت دست میزنند اختلاف بنیادی انگیزه هائست که این دو فرهنگ آریائی و سامی در بر دارند .

انگیزه انسان، حکم کوک ساعت را دارد. همانطوریکه اگر ساعت کوک نشود از حرکت می ایستد انگیزه های بوجود آمده در فرهنگ سامی که رفتن به بهشت را مشروط به پشت کردن به زندگی این دنیا مینماید حالت باز کردن کوک انسان را دارد و اجتماع را از پیشرفت در علوم و صنایع، و در نتیجه از توجه به ایجاد وسائل سلامت و آسایش، باز میدارد . نکته دیگر، تبعیت تقلیدی ناخودآگاه مردم از صفات رهبر میباشد که بتدریج، وجدان جامعه را شکل میدهد . به ادبیات هزار ساله ایران توجه نمائید . رهبران مذهبی همیشه بصورت سمبول تزویر و ریا معرفی شده اند . خارجیان استعمارگر، با بحق جلوه دادن آنان و معرفی روش آنان به صورت فرهنگ ایران، فرهنگ ملی ما یعنی راستی و صداقت را و صفات بنیادی تسلط بر محیط و پیشرفت را ریشه کن مینمایند . آنچه تداوم این روش ترور فکر و عقیده و پیروی از رهبری که سمبول تزویر و ریا میباشد به وجود خواهد آورد جامعه ای متظاهر، دروغگو، فریبکار، بدون احساس مسئولیت و ندانمکار خواهد بود . تلاشی که از طرف رسانه های جهانی و افراد دهان بین و الهامگیر از آنان درجهت سیاهکردن شهرت شاه و نهاد سلطنت بعمل میآید تلاشیستکه در جهت دفن فرهنگ ملی ایران صورت میگیرد یعنی تلاش در جهت دفن انگیزههاییکه شاه با آن سمبولایز میشود و بصورت تقلید ناخودآگاه، ضمیر جامعه را شکل میدهد .

سلطنت از آسمان به ایران نیامده است . جامعه ای با افراد و اقوامی دارای زبانهای مختلف، مذاهب متعدد، روشهای زندگی مختلف، آداب و رسوم مختلف متعدد، بمنظور همزیستی و تفاهم با یکدیگر، رهبری جامعه را بصورت مقامی بالاتر از کلیه رهبران مذهبی و کلیه رهبران قبیله ای و با صفاتی اهورائی شکل داد که حکومت را بطرف راستی و عدالت و همچنین، انگیزه ها را در جهت پیشرفت جامعه سوق دهد. هدف همزیستی و تفاهم با دیگران این بود که مبادله فکر بین افراد، به افزایش دانش و تعالی اصول اخلاقی منجر شود و تضمین کننده سلامت، آرامش، آسایش و نشاط مردم باشد .

ممالکی که خود را متمدن مینامند متوجه محدود بودن مواد اولیه معدنی و سوخت شده بهترین راه

تسلط بر این منابع را جلوگیری از پیشرفت جهان سوم تشخیص داده اند. در اینجهت در ایران، تایید و تقویت فرهنگ تزویر و ریا و ترور فکر و عقیده را در پیش گرفته و در هر فرصت، در جهت سیاه کردن شهرت شاه و نهاد سلطنت که انگیزه های پیشرو دارد میکوشند. جای تاسف بسیار است که عده ای از ایرانیانی که حتی دارای تحصیلات عالی و در مقامهای استادی دانشگاههای دول غربی نیز میباشند بر

۳

اساس نظرات تئوریک منعکس کننده حد نهائی آرزوهای انسانی که بر اساس مفروضاتی که در دنیای عملی وجود ندارد شکل گرفته است بدون توجه به جنبه های عملی زندگی، مطالب مورد علاقه استعمارگران را به ذهن افراد دهان بین ایرانی تلقین مینمایند. بعنوان نمونه به ذکر چند مثال و مطلب سؤال انگیز از کتاب مورد بحث میپردازد.

۱ - نویسنده این کتاب با اینکه در مقدمه ای که نوشته بنحوی صحبت میکند که نشاندهنده آدم فهمیده ای میباشد که از نظرات افراد صاحب نظر و مطلع از نقش لغات و آشنا به کار تحقیقاتی که از تمایل ایدئولوژیکی دوری داشته و در رعایت استفاده عاقلانه از لغات، متعصب میباشد استفاده نموده که نوشته ای بیطرفانه ارائه نماید و همچنین ضمن اینکه با کمک گرفتن از امثال آقایان فریدون هویدا، سیروس غنی، ابراهیم گلستان و احمد قریشی و تحسین خصائل آنان، به نوشته خود اعتبار میدهد در هر موردی که نام شاه را بمیان آورده حتی هنگامیکه حقیقتی را مطرح مینماید آنرا بصورت زهر آگین بیان نموده است، مثلا میگوید:

۱ - الف - خانواده سلطنتی ایران از ترس جان خود در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ از ایران گریختند. قسمت اعظم اموال شخصی از جمله سگ سلطنتی را با خود بردند ولی تصمیم گرفتند نخست وزیری که برای مدت طولانی مورد اعتماد بود باقی بگذارند (ص ۲۱) و او را برای حفظ سلطنت خود قربانی کنند.

ابهام مطلب - قصد نویسنده از اینگونه بیان مطلب چیست؟ مگر مردم مراسم مسافرت ایشان بخارج را ندیده اند؟ مگر مردم از اظهار نگرانی گوینده تلویزیون انگلیس در این زمان مطلع نشدند که میگفت شاه، چهار امیر ارتش دارد که به هر کدام اشاره نماید شورش را میخواستند؟ آیا نویسنده نشنیده است که اسب خود را که زیباترین اسب سال ۱۹۷۵ در پاریس شناخته شده بود و همراه خود بردند توسط جنبشی که اسلامی مینامند کور گردید و سپس معدوم شد. مگر خود نویسنده نمیگوید هنگامیکه هویدا از وزارت دربار استعفا داد شاه به او پیشنهاد کرد که او را بخارج بفرستد و به او سمت سفارت بلژیک بدهد ولی هویدا این پیشنهاد را قبول نکرد (ص ۲۹۴). مگر خود نویسنده نمیگوید رئیس مجلس ملی فرانسه به هویدا پیغام داد که اطمینان داریم اوضاع، خیلی بدتر خواهد شد و از او دعوت کرد که به فرانسه برود ولی هویدا این دعوت را قبول نکرد (ص ۲۹۵). مگر خود نویسنده نمیگوید زندگی کودکی در ممالک مختلف که به او حالت سرگردانی داده بود موجب علاقه او به اقامت در ایران گردید و دوست نداشت ایران را ترک کند بطوریکه حتی در جریان انقلاب اسلامی که به او فرصت ترک ایران داده شد زندگی در خارج را انتخاب نکرد (ص ۴۷). مگر خود نویسنده نمیگوید با اعلام بیطرفی ارتش، محافظین هویدا تصمیم به فرار گرفتند و کلید اتومبیل و یک تپانچه در اختیار ایشان قرار داده و توصیه کردند که ایشان نیز فرار کنند ولی ایشان قبول نکردند و از خانم انشا خواستند که ترتیب تسلیم ایشان به تشکیلات جدید

را بدهند. به خانم خود در پاریس نیز تلفن کردند و گفتند ترس از انجام کار خلافی که انجام داده باشم ندارم. تصمیم گرفته ام که تسلیم شوم (ص ۳۰۴). مگر آقای ریاضی، رئیس مجلس شورای ملی که هنگام فتنه و انقلاب، در خارج کشور بودند با همین طرز تفکر به ایران بازنگشتند؟ مگر قتل هویدا به دستور خمینی، سلطنت شاه را حفظ کرد؟ مگر به حبس فرستادن را قربانی کردن مینامند؟ آیا فقط هویدا بحبس رفت؟ در آن زمان، مردم چه میخواستند؟ مگر خود نویسنده نمیگوید آقایان اردشیر زاهدی و گروه او، منوچهر آزمون، هوشنگ نهاوندی، محمد باهری، ارتشبد اویسی و عده ای دیگر از ارتشیان فکر

۴

میکردند هویدا باید حبس شود (ص ۸-۲۹۶) آیا محاکمه و جوابگوئی افراد به اقدامات خود، امری نا موجه میباشد؟ اگر هویدا بدستور خمینی کشته شد چرا باید شاه را متهم به قربانی کردن او نمود؟

۱- ب - مینویسد هویدا برای سالهای متمادی از خیاط ایتالیائی شاه استفاده میکرد ولی برای اینکه این امر از نظر شاه که بقول "ماروین زونیس" شهوت بزرگنمائی داشت فضولی تلقی نشود آن را مخفی میداشت (ص ۲۲)

ابهام مطلب - مگر مسئله خیاط ایتالیائی شاه، مسئله ای مخفی بود و فقط به استفاده شاه اختصاص داشت که آقای هویدا آنرا از شاه مخفی نگهدارد؟ آقای "ماروین زونیس" کارشناس امنیتی دولت امریکا که نمیتوانست تحمل کند که شاه، نظرات دولت امریکا را ندیده بگیرد و مصمم است برنامه سریعترین سرعت توسعه اقتصادی را پیگیری نماید ایشان را به شهوت بزرگنمائی متهم میکرد ولی چرا یک ایرانی اگر دهان بین و بلندگوی سیاست خارجی دولت امریکا نباشد آرزوی جبران عقبماندگی اقتصادی کشور در کوتاهترین مدت را شهوت بزرگنمائی بنامد؟

۱- پ - مینویسد شاه خجالتی بود و مناسب پر کردن کفش پدرش نبود. عکسی که در ۱۹۲۶ گرفته شده (هفت سالگی ولیعهد) ارتباط مسئله آمیز پدر و پسر را نشان میدهد. پدر، بزرگ جثه، قوی، دست بکمر، ولی پسر، کوچک، رنگ پریده، ضعیف، عصبی و مطیعانه به حال خبردار ایستاده است. و ۰۰۰۰ (ص ۸۴)

انهام مطلب - چه کسی جز فردی حسود و مفتن و یا دزدان با چراغ آمده ایکه با استفاده از دهان بینی مردم، اتهام به سمبول اخلاق فرهنگ جامعه را در جهت درهمکوبیدن آن فرهنگ بکار میبرند عکس رسمی رضاشاه و پسر هفت ساله او که در موقعیتی رسمی گرفته شده نماینده شخصیت پسر در دوران بلوغ او میشناسد؟ چه کسی نمیداند که عیبگوئی ابلهانه و سیاه و سفید نشان دادن شخصیت افراد، وسیله ملعبه قراردادان افراد دهان بین میباشد؟ چرا نمیفهمد با اینگونه استدلالها "عرض خود میبرد و زحمت ما میدارد"

۱- ت - مینویسد مصدق از ابتدای انتصاب به نخست وزیری، قصد مقابله با شاه داشت. بالاخره شاه حکومت را ول کرد و از ایران فرار کرد. فقط کودتای طراحی شده توسط دستگاههای امنیتی امریکا و انگلیس او را مجدداً به قدرت رسانید (ص ۱۲۳)

ابهام مطلب - درست است که دولتهای امریکا و انگلیس در دوران پرهیجان نخست وزیری مصدق، نگران نفوذ دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران بودند و در جهت جلوگیری از این نفوذ، در جهت تثبیت و تداوم رژیم سنتی ایران میکوشیدند ولی چرا باید وحشت عمومی مردم و ارتش از تجسم قتل عامهای پی آمد تبلیغات کمونیستی را ندیده گرفت و خروج مصلحت آمیز شاه از کشور و حرکت مردم و ارتش و روحانیون در جهت تثبیت و تداوم رژیم سنتی ایران را کودتای طراحی شده توسط دستگاههای امنیتی امریکا و انگلیس نامید ؟ اینگونه اظهارنظرها و تبلیغات که از طریق مقامات امنیتی امریکا و انگلیس و افراد الهامگیر از آنان انتشار مییابد و توسط افراد دهان بین پخش میگردد اجزاء تمهید موزیانه ایستکه در جهت شکستن اعتماد بنفس مردم، تضعیف حکومت مرکزی و اطاعت کورکورانه

۵

کارکنان دولت از خارجیان صورت میگیرد. مبلغین اینگونه شایعات، دانسته یا ندانسته آتش بیار کادر امنیتی خارجی در جهت حفظ منافع خارجی میباشند.

۱- ث - مینویسد هویدا صحبتهای سری خود و صحبتهای خصوصی خود را به زبانهای اروپائی انجام میداد و ۰۰۰۰ شاید یکی از دلالتی که شاه با هویدا احساس راحتی میکرد همین صحبت کردن به زبانهای انگلیسی و فرانسه بود که احساس رفاقتی ایجاد میکرد. هر دو با احساس غربت در کشور خود و احساس در وطن بودن را فقط در اروپا و در تخیلات خود داشتند (ص ۱۷۵). شاه و هویدا هر دو با مرکز ثقل سنتی و اغلب مذهبی که معرف فرهنگ ایران بود ناهماهنگ بودند و ۰۰۰۰۰۰ و هر دو، برنامه رفرم تغییر بنیان اقتصادی و اجتماعی را در پیش گرفتند و ۰۰۰۰۰۰ استفاده از زبان خارجی هنگامیکه در مورد مسائل مملکتی صحبت میکردند نشان این غریبی بود (ص ۶- ۱۷۵). با سرعت گرفتن تجدد، با افزایش روش آمرانه حکومت، با مغرور شدن، بتدریج دورتر و دورتر از مرکز سنتی شهر شد (ص ۱۷۶)

ابهام مطلب - مگر دیگران اگر زبان خارجی بدانند مطالب سری و صحبتهای خصوصی خود را برای اینکه دیگران نفهمند به زبان خارجی بیکدیگر نمیگویند ؟ مگر استفاده از زبان خارجی، معرف دوری فرد از ملیت او میباشد ؟ منظور نویسنده از مرکز ثقل سنتی و اغلب مذهبی که معرف فرهنگ ایران بود چیست ؟ در چه زمانی رفتار اشراف و بازاری و کارگر و زارع و آخوند، یکی بوده است و چه معیاری برای معرفی بازاری و آخوند به عنوان مرکز ثقل فرهنگ ایران وجود دارد ؟ کدامیک از اشراف، روش بازاریها را پیروی نمیکرده اند و کدام فرد دارای تحصیلات معادل دیپلم متوسطه، صحبت آخوندها را جدی میگرفته است ؟ مگر خود نویسنده این کتاب، توصیه سفارت امریکا به "لیندن جانسون" رئیس جمهور امریکا را نقل نمیکند که طبقه تحصیل کرده ایران برای اسلام، احترامی ندارد و بحث مذهب، آنرا ناراحت خواهد کرد (ص ۲۲۹). اصولا مگر فرهنگ جامعه ثابت میباشد و با افزایش دانش و تغییر ابزار کار، بطور دائم در تغییر نمیباشد ؟ صنعت چاپ و تسهیل انتشار اطلاعات و دانش و همچنین توسعه اقتصادی و افزایش درآمد مردم در اروپا و امریکا موجب شد آنچه را که طبقه اشراف، روش صحیح زندگی میدانست مورد تقلید قرار گرفته و بتدریج در طبقات پائین تر جامعه بسط یابد و امروز هم با افزایش و بسط اطلاعات و آشنا شدن با روش زندگی دیگران، تغییر کلی در رفتار و عادات جماعات مختلف به چشم میخورد. چه عاملی باعث شده است که در ایران، جایگزین کردن روش بی سوادترین افراد جامعه با روش زندگی طبقه متفکر، از طریق کشتار و فرار دادن و بکار بردن ترور فکر و عقیده با

کمک چماقداران، حرکت بسوی فرهنگ ایران تلقی شود جز تبلیغاتیکه متصدیان سازمانهای امنیتی امریکا و انگلیس در جهت جایگزین کردن فرهنگ براساس راستی و صداقت با فرهنگ براساس تزویر و ریا، بمنظور توجیه جنایت خود در نزد افکار عمومی داخل کشور خود در پیش گرفته اند.

تغییر محل سکونت شاه از وسط شهر به نیاوران، چه ارتباطی با دور شدن شاه از مردم دارد. مگر کاخ مرمر، وسط شهر ساخته شده بود؟ مگر انتقال محل سکونت شاه از کاخ مرمر به نیاوران، در برنامه شرفیابی نزد شاه، تغییر نزولی ایجاد نمود؟

برخورد با اینگونه مطالب استکه نشان میدهد قصد نویسنده نوشتن بیوگرافی برای آقای هویدا نیست بلکه هدف اصلی او تبلیغ مطالبی استکه از کارکنان "سیا" در جهت سیاهکردن شهرت شاه و ریشه کن

۶

کردن فرهنگ ملی ایران تعلیم گرفته است.

هرچه بگنند نمکش میزنند وای به وقتی که بگنند نمک

وای به وقتیکه این نحوه تفکر، بین طبقه تحصیل کرده خریدار داشته باشد و اینگونه افراد، قصه گوی جامعه ای دهان بین باشند.

۲- مقدار زیادی از مطالبی که نویسنده به منظور ارائه تصویری از شاه و آقای هویدا نقل نموده اظهار نظرهای مامورین امنیتی و کارکنان وزارت خارجه امریکا میباشد. در این مورد، عدم وجود منابع موثق در ایران را بهانه قرار داده است. در مطالب نویسنده این کتاب و مطالبی که از قول مقامات امریکائی نقل نموده تضاد زیاد دیده میشود. با اینکه میگوید در مورد انقلاب ایران نظر دسیسه خارجی زیاد مطرح میشود ولی او وارد این مقوله نشده است قسمت زیادی از مطالبی را که از مکاتبات مقامات امریکائی نقل نموده گویای صریح دسیسه طویل المدت آنان میباشد، به چند نمونه از این اسناد توجه نمائید:

در گزارشی از "سیا" در ۱۹۵۸ عنوان میکند شاه قادر به انجام عمل در جهت اجرای رفرم مورد لزوم نیست (ص ۱۳۵). در ۱۵ ماه می ۱۹۶۱ به اطلاع شورای امنیت ملی رسید تداوم مسیر بطرف انقلاب و درهمریختگی در ایران به مرحله ای رسیده است که امریکا باید اقدام شدید بکند و (ص ۱۴۵). کندی و برادرش شاه ایران را خودکامه و فاسد و غیر قابل اصلاح میدیدند (ص ۱۴۶). مقامات امریکائی فکر میکردند دیکتاتوری شاه، ایران را بطرف ناراحتی عمومی که به شلوغی و کودتای راست یا چپ یا الهام گرفته از شوروی ببرد. برای امریکا این راه مانده بود که یا به طرفداران معتدل مصدق کمک کند یا افسران معتقد به دیکتاتوری متمایل به غرب را. راه نخست وزیری امینی، راه دیگری بود که انتخاب شد (ص ۱۴۷). خلق شاه به نحو استکه نخواهد توانست برای مدت طولانی دیکتاتوری نماید. بهتر است بجای برداشتن او، مخفیانه شدیداً برای آزادی، رفرم اقتصادی اجتماعی و تشکیلاتی ایران فشار بیاوریم و ضمن محدود کردن شاه، طبقه متوسط شهری را به نیروی سازنده سیاسی تبدیل کنیم (ص ۱۴۸). گزارش سفارت امریکا در ۱۹۷۸ اعلام میدارد فساد در ایران بصورت یک موضوع سیاسی مهم در آمده

است. در هفته های اخیر، بیشتر انتقاد از شاه، مربوط به فساد اکثر مشاورین او و حتی اعضای خانواده او میشود. بعید بنظر میرسد که مسئله بدون تکاندادن تشکیلات سیاسی ایران (سلطنت) از بین برود (ص ۲۶۷). حتی "سیا" روش خود را تغییر داد. آنها که در سالهای ۱۹۶۰ پیش بینی انقلاب و درهم ریختگی میکردند در سال ۱۹۷۷ برای ایران پیش بینی ثبات میکردند (ص ۲۷۲). عامل مهم دیگری که برضد استفاده شاه از نیروی انتظامی کار میکرد دولتهای آمریکا و انگلیس بودند که شدیداً موافق پاسخ معتدل به خواست مردم و دمونستراسیون بودند. هردو دولت، یا قسمتی از آنان، اصرار میکردند دمکراتیزه شدن باید ادامه پیدا کند (ص ۲۹۱). وزیر کشور آمریکا به رئیس جمهوری آیزنهاور نوشت مفید خواهد بود اگر او (شاه) به واشنگتن بیاید و با شما و افراد سطح بالای پنتاگن، در مسائل نظامی که تمام فکر او را بخود مشغول داشته است مذاکره نماید و فکر میکنم اگر با مبادله نظر در امور جنگی، از شاه تمجید شود در تثبیت وضع، ارزش زیاد خواهد داشت (ص ۲-۲۷۱). هشت سال بعد سفارت آمریکا در تهران، پیشنهاد میکند که شاه، خود را سیاستمدار جهانی حساب میکند. مذاکره در مورد امور جهانی را به خود خواهد گرفت، در همین جهت به پرزیدنت جانسون مشورت میشود که با

۷

مطرح کردن مسائل مهم بین المللی اعتماد خود به شاه را نشان دهد (ص ۲۷۲).

آیا این آقای استاد دانشگاه هنوز نفهمیده است که مامورین امنیتی و کارکنان وزارت خارجه آمریکا هدفی جز منافع ملی آمریکا ندارند و تخصص و وظیفه آنان اغوای مردم میباشد. با بیان مقداری مطلب صحیح، جلب اعتماد مینمایند و لابلای آن، اطلاعات غلط مفسده انگیز جلوه گر هدف خود را بخورد افراد دهن بین میدهند. مگر خود نویسنده نمیگوید در دنیای سیاست، تصویر و دید و همچنین شایعه، همانقدر اهمیت دارد که واقعیت و حقیقت. شایعه نتنها شکل حقیقت بخود میگیرد بلکه ابزار جنگ زیرزمینی فرهنگی و سیاسی میشود. مدتها قبل از اینکه شخص در محکمه انقلابی محاکمه شود شخصیت او از طریق نیروی خورنده شایعه به قتل میرسد. همه گونه افکار مخوف، همه گونه تمایلات سیاسی نامطلوب و همه نوع تمایلات سری نامطلوب به افراد درگیر در سیاست، نسبت داده میشود.

چطور است که نویسنده این کتاب با داشتن این اطلاعات، تصویر برنامه ریزی دسیسه بین المللی برای ایجاد انقلاب را در اسنادیکه ارائه کرده است نمی بیند و وارد شایعات مربوط به این دسیسه نشده است.

اگر مقامات امریکائی، دولت ایران را دارای فساد مزمن معرفی مینمایند ممکنست نفهمیده باشند که آنچه را فساد معرفی میکنند نتیجه تلقین رهبری شده دستگاههای زیرزمینی انگلیس در چهارچوب قطع نفوذ آمریکا در خاور میانه باشد که از ایرانیان دوستدار انگلستان خواسته باشند حضوراً به کادر امریکائی "بله آقا" بگویند و پشت سر، عکس نظر آنان عمل کنند. ممکنست دولت آمریکا که سعی میکند ایرانیان ساکن آمریکا را جذب فرهنگ خود نماید خواسته باشد با اینگونه اتهامات عام، ارتباط روحی جوانان ایرانی با سرزمین مادری آنان را قطع نماید. ولی آیا این آقای استاد کرسی تاریخ و علوم سیاسی نمیفهمد که اتهام عام، یک عمل سیاسی در جهت ایجاد نا آرامی و آشوب میباشد و قابل اعتنا نیست.

این آقا که از قول سقراط عنوان میکند که برای یک دیکتاتور، خطرناکترین زمان هنگامیست که قدرت

را کنار میگذارد و دمکرات میشود، آیا فکر میکند امریکائی دو هزار سال بعد از سقراط، با این امر آشنا نیست. آیا این آقا که از قول مقامات امریکائی میگوید بجای برداشتن شاه بهتر است مخفیانه شدیداً برای آزادی، رفورم اقتصادی، اجتماعی و تشکیلاتی ایران فشار بیاوریم و ضمن محدود کردن شاه، طبقه متوسط شهری را به نیروی سازنده سیاسی تبدیل کنیم، نمی فهمد که مقامات امریکائی از چه زمان، مقدمه برنامه جنایت آمیز خود را پی ریزی می نموده اند.

۳ - نویسنده این کتاب، یکی از عوامل نارضایتی و حرکت انقلابی منجر به عاقبت غم انگیز آقای هویدا را فساد دستگاه دولت و خاندان سلطنتی معرفی میکند و در اینمورد نیز مکاتبات مقامات امریکائی را پشتوانه شایعات عمومی قرارداد است. مهارت بکاربرده شده در سیاه کردن شاه، بقول عوام، آرسن لوپن وار، ولی ناشیانه میباشد. به گوشه ای از این مطالب توجه نمائید:

کمی بعد از نخست وزیر شدن، هویدا به جمع آوری اسنادی پرداخت که نشاندهنده فساد مقامات بالا باشد بعلاوه کپی از دستورات خلاف قانون اساسی را نیز نگه میداشت و ۰۰۰ (ص ۲۱۱) اینمورد، با آب و تاب مفصل توضیح داده شده ولی در آخر بحث، اضافه میکند که از این اسناد چیزی بدست نیامد چون

۸

خانواده او اظهار میکنند این اوراق در جریان وحشت انقلاب سوزانده شده است. هنگامیکه در دادگاه از هویدا در باره این اسناد سؤال میکنند پاسخ مثبت درمورد وجود آن نمیدهد (ص ۲۱۳). آیا عقل سالم قبول میکند که اقوام او اسنادی که برای دفاع از حیثیت خود نگهداری میکرده است بسوزانند.

اوائل آوریل، هویدا یادداشتی برای اسداله مبشری وزیر دادگستری دولت موقت انقلابی فرستاد و درخواست ملاقات کرد و اشاره کرد که اگر محاکمه او عمومی باشد او هرچه درمورد رژیم پهلوی و اسرار آن میدانند بیان خواهد کرد (ص ۳۳۰).

آقای هویدا در دادگاه در اینمورد نیز پاسخ مثبت به این موضوع نمیدهد (ص ۳۳۶). پاسخ منفی آقای هویدا در اینگونه موارد، بهترین دلیل ساختگی بودن شایعاتی میباشد که در جهت سیاهکردن شهرت شاه، یعنی سیاهکردن شهرت ملیت ایرانی و فرهنگ ایرانی توسط ایادی خارجیان ساخته شده و توسط افراد دهان بین پخش میشود.

جالب است که خود نویسنده این کتاب اشاره میکند که بعد از کودتای دوم علیه ملک حسن، پادشاه مراکش که شاه فکر میکرد امریکائیها موجب آن بوده اند شاه، هویدا را خواست و نه ساعت با او جلسه داشت. متعاقب این جلسه، هویدا شش نفر دوست و مشاور خود را خواست و با آنان درمیان گذاشت که هویدا را در جریان روحیه عمومی قرار دهند و رابط صاحبان صنایع باشند. بعلاوه، فساد مالی، غوزک آشیل (نقطه ضعف) رژیم میباشد و بزرگترین خطر است که برای موجودیت رژیم وجود دارد و از آنان خواست که هر نوع اطلاعاتی که در اینمورد دارند به اطلاع او برسانند. موضوع شهرام و شرکت در ۲۰ شرکت مطرح میشود، شاه دستور میدهد شهرام بمنظور استراحت طولانی بمسافرت خارج برود و به فعالیتهای مالی خود در ایران خاتمه دهد. ولی بعد از مدتی، خانواده سلطنتی، شاه را قانع میکنند که

گرفتن کمیسیون، یک راه قانونی تامین هزینه زندگی آنان میباشد و به شهرام اجازه بازگشت به ایران و ادامه دادن به کار خود داده میشود (ص ۲۶۵)

تحریف بکار برده شده در بیان اینگونه مطالب که بصورت شایعات متعدد در صفحات مختلف مطرح شده است از دید چشم تیز بین مخفی نمیماند. یکجا میگوید هویدا پس از جلسه ۹ ساعته با شاه، فساد را بعنوان غوزک آشیل رژیم مطرح مینمود. در جای دیگر میگوید هنگامی که آقای ثابتی بعضی از اقدامات ناصحیح خانواده سلطنتی را گزارش میدهد شاه، عصبانی میشود ولی او را اخراج نمیکند (ص ۲۲۲). آنچه مقام مطلع دیگری در مورد شهرام میگوید اینستکه هنگامیکه شاه مطلع میشود شهرام از یک شرکت امریکائی کمیسیون گرفته است به هویدا دستور میدهد که اقدام نماید که این پول در ظرف بیست و چهار ساعت به خزانه دولت ریخته شود. آقای هویدا موضوع را به ساواک ارجاع مینمایند. ساواک موفق میشود با اینکه شهرام در خارج کشور بوده است ایشان را پیدا کند، اوامر را ابلاغ کند و پرداخت پول به خزانه دولت در مدت مقرر از طریق آقای هویدا به شاه گزارش میگردد. چرا این نویسنده عمل ساواک در مبارزه با فساد داخلی را ندیده گرفته و شایعه پراکنی مینماید. آیا این آقا و سفیر امریکا در ایران نمیدانند که منشاء فساد، فروشندگان خارجی میباشد.

فکر نکنید که فساد مالی دستگاه دولت و مقامات عالی، قابل دفاع میباشد. آنچه که مورد ایراد به

۹

نویسنده این کتاب میباشد اینستکه میداند "دردنیای سیاست، تصویر و دید و همچنین شایعه همانقدر اهمیت دارد که حقیقت" "شایعه نتنها شکل حقیقت بخود میگیرد بلکه ابزار جنگ زیرزمینی و سیاسی میشود"

شایعه و اتهام عام، قابل رسیدگی نیست بخصوص اگر از طرف دولتی مطرح شود که نویسنده این کتاب گزارشات آنان در مورد تلاش آنان در جهت برداشتن شاه را رو کرده است. دزدهای با چراغ آمده ایکه چشم به مواد معدنی ایران دارند و شاه را سد راه خود میدیدند از اصول اخلاقی مردمی ساده و دهان بین استفاده کرده، با نشر اکاذیب و بزرگنمائی وقایع، نیت پلید خود را اجرا نمودند. دردناک اینستکه دولت امریکا بخوبی میداند که امریکای امروز را مدیون افرادی مانند اجداد خانواده هائی از قبیل فرد و راکفلر میباشد که از طریق غیر قانونی صاحب سرمایه سرشار گردیدند و هنگامیکه ثروت آنان از حد کنترل صاحب ثروت زیادتر شد به دست هیئت مدیره ای داده شد که منفعت شخصی در اداره آن نداشته اند و درآمد آنها در راههائی مانند توسعه دانشگاهها، بیمارستانها و سایر امور خیریه بکار گرفته شده است. دردناکتر اینست که دولت امریکا بخوبی میداند که آنچه باعث عقبماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران شده قسمتی از اصول اخلاقی و طرز تفکر ایرانیان در جهت بی توجهی به اصول اقتصادی میباشد.

دولت امریکا بخوبی میداند که نقش دولت، در عوض حسادت و حقارت باید متوجه نکاتی باشد که تمام نیروی جامعه را به تحرک وادارد. ولی در ایران، تمام نیروی خود را صرف تسلیم ارتش به رهبری کرده که توجه به اقتصاد را کار الاغ میدانست.

فکر نکنید فساد مالی دستگاه دولت و مقامات عالی قابل دفاع میباشد. مسئله اینستکه توجه به نظرات

و شایعات منتشر شده توسط خارجیان و پخش آن توسط افراد دهان بین، فاجعه ای غیر قابل جبران را بوجود آورد و آنچه بعد از گذشت بیست سال، بدون مستند قانونی به آن دامن میزنند تلاشیست در جهت ریشه کن کردن فرهنگ ملی ایران و جایگزین کردن آن با فرهنگ سامی از طریق راندن و کشتار صاحبان فهم و شعور.

۴ - نویسنده این کتاب، یکی دیگر از عوامل نارضایتی و حرکت انقلابی و عواقب غم انگیز آقای هویدا را نبودن آزادی مطبوعات عنوان مینماید. سوء نیت نویسنده را توجه به تضاد مطالبی که مطرح نموده روشن مینماید. بعنوان مثال میگوید "ژورنالیسم ایران هنوز احساس مسئولیت نمیکرد. قوانین سلب احترام مردم، قابل اجراء نبود. فاصله بین ژورنالیسم تحقیقی و ژورنالیسم مفتضح کننده روشن نبود. بعضی از آنان از نیروی رسانه ها برای شانثاژ و پول گرفتن استفاده میکردند. شدیدترین انتقادات و مفتضح کردنها مشتری زیادتر داشت (ص ۱۰۶)

در هر دستگاهی گاه بگاه افراد کج سلیقه و ناباب نیز پیدا میشوند که کار آنان بر منطق صحیح استوار نباشد. ولی در شرایطی که هنوز ژورنالیسم ایران، احساس مسئولیت نمیکرد آیا صحیح میباشد که کنترلی روی مطبوعات نباشد و قتل سرمایه داران و ریشه کن کردن بنیان فرهنگ ملی ایران، براساس فلسفه های بتجربه نرسیده، و تعصبات بر پایه توهم، مورد تبلیغ عام قرار گیرد. نویسنده این کتاب، در کجای دنیا چنین آزادی را سراغ دارد. او بخوبی میداند که اگر در درخواست اجازه سفر به امریکا، سوابق تمایلات کمونیستی خود را نوشته بود به او اجازه ورود به امریکا را میدادند. توجه به اسنادی که بعد

۱۰

از ۳۰ و ۵۰ سال، از طرف دولتهائی که خود را متمدن و مظهر آزادی معرفی مینمایند انتشار مییابد بخوبی نشان دهنده واهی بودن آزادی مورد تبلیغ و مورد ادعای آنان میباشد.

تمایل به آزادی یکی از غرائز طبیعی انسان میباشد ولی همین آزادی، اولین چیز است که با تشکیل جوامع و بوجود آمدن تمدن، از طریق مقررات اجتماعی محدود میگردد. بخصوص هنگامیکه عده ای آزادی را تحمیل نظر خود به دیگران دانسته و در جستجوی اینگونه آزادی، از طریق جنگهای خیابانی باشند. باور کردنی نیست که نویسنده این کتاب، با مطالعه اسناد خارجی که ارائه نموده نفهمیده باشد که آزادی ای را که امریکا و انگلیس برای ما میخواهند آزادی مداخله خودشان در امور داخلی کشور ما میباشد.

مینویسد شاه مطرح کردن دمکراسی توسط روزنامه نویسه را قبول نمیکرد. " صحیح نیست که فکر کنیم دمکراسی بشکل غربی را میشود در ایران پیاده کرد " شاه اعتقاد راسخ داشت که اگر موضوع به فرایندم گذارده شود فقط عده کمی از تحصیل کرده های انگلیس و امریکا به آن رای خواهند داد (ص ۲۷۱)

آیا تجربه ۳۰ میلیون رای به خمینی و حکومت اسلامی او بدون اینکه بدانند برنامه و هدف خمینی از این حکومت چیست و تجربه ۲۰ سال اخیر، کافی نیست که به نظر شاه، احترام گذارد. آیا نویسنده این کتاب، بعد از تجربه بیست ساله اخیر نیز نفهمیده است که تلاش در جهت جلب آراء در انتخابات، قدرت را به

دست افراد حراف بی پرئسیپ و ماکیاولیست میدهد ؟

۵ - نویسنده یکی دیگر از عوامل نارضایتی و حرکت انقلابی و عواقب غم انگیز آقای هویدا را دیکتاتوری و خودکامگی شاه عنوان مینماید . سو ء نیت نویسنده در نسبت دادن اینگونه صفات به شاه را میتوان در محتوای نوشته های او مشاهده نمود به اینصورتکه روح توجه شاه به دمکراسی را ضعف و حس حقارت شاه معرفی مینماید . به گوشه ای از آن توجه نمائید . " شاه به نمایندگان روحانیون اظهار میدارد " ایران دو نوع شاه داشته است شاه خوب و شاه بد . شاههای بد نیز دو نوع بوده اند . یکی آنهایی که توانسته اند صدمه بزنند و دیگری آنهاییکه نتوانسته اند صدمه بزنند . بنظر من مسئولیت شاههایی که زیان رسانده اند با مردم استکه اجازه دادند فرمانروا بد رفتار کند . مردم نباید ساکت بمانند یا بیطرف در مقابل اعمال فرمانروای خود . میبایست اگر دولت ، حقوق آنانرا زیر پا بگذارد یا قانونشکنی کند باید قیام نمایند . یکی از مسئولیتهای روحانیت اینست که مردم را بیدار کند و آنها را با حقوق خود آشنا نماید (ص ۸۵)

تعبیر چنین قدرت روحی یک شاه دمکرات را ضعف نامیدن به چیزی جز تعمد و بی توجهی به اصول اخلاقی نمیتوان تصور کرد .

درحالیکه میگوید برخلاف آنچه توسط همهء مخالفین شاه ادعا میشد که او بیش از نوکر امپریالیستها نیست ، دلائل زیادی وجود دارد که او از اواسط سالهای ۱۹۶۰ سیاست بسیار مستقلتری درمورد نفت و سیاست خارجی در پیش گرفته بود . در جای دیگر میگوید از نظر شخصیت ، دیکتاتوری بود جسور در مقابل ضعفا و همچنین ، بره مانند مطیع در مقابل اشخاصی که قوی تشخیص میداد .

۱۱

آیا مفهوم شخص دمکرات اینستکه حرف منطقی را قبول نکند چون طرف او قدرتمند میباشد . شاه چه ظلمی به افراد ضعیف کرد ؟ در اجرای برنامهء انقلاب سفید آیا مخالفین او ضعیف بودند ؟ مگر اسناد ارائه شده توسط خود نویسندهء این کتاب ، نشان نمیدهد که در مقابل ابرقدرتی مانند امریکا ایستادگی میکرد . آیا اینگونه تضادگوئیهها میتواند مبنائی جز سو ء نیت داشته باشد بخصوص که به اسناد محرمانهء امریکا در مورد طرز تفکر مقامات امریکائی و انتخاب بین برنامه ریزی کودتا ، روی کار آوردن جبههء ملی و یا تحمیل آقای امینی برای نخست وزیری و همچنین فشار شدید مخفیانه برای آزادی ، رفرم اقتصادی ، اجتماعی و تشکیلاتی ایران ، تا مرحلهء تکان دادن تشکیلات سیاسی ایران (سلطنت) را مورد اشاره قرار داده است .

در مقاومت درمقابل اینگونه مداخلات خارجی ، به اتهام دیگری که بعنوان خودکامگی شاه مطرح نموده توجه نمائید : " هنگامی که قیمت نفت افزایش یافت و درآمد ایران از صدور نفت زیاد شد و امکان آنچه را اقتصاددانان " بیگ پوش " (لزوم سرمایه گذاری بمقدار وسیع) مینامند فراهم آمد (توسعهء اقتصادی ممالک جهان سوم ، دچار محدودیت سیکلهای رکود میباشد . برای پیشگیری از این دورانها ، دولت باید در جبهه های وسیع و متنوع ، بمقدار زیاد ، سرمایه گذاری کند) مقامات سازمان برنامه براساس مدلهای اکونومتریک و پیش بینی روند آماری ، تجزیه و تحلیلهای خود را ارائه کردند و پیشنهاد کردند که

افزایش هزینه دولت، فقط بمقدار کم موجه می باشد. افزایش سریع کالا و خدمات، موجب گلوگیرهائی خواهد شد. و آقای آلکس مجلومیان، از اعضای عالیرتبه سازمان برنامه، حتی پیش بینی کرد که اگر دولت تمام افزایش درآمد را سرمایه گذاری کند امکان ایجاد انقلاب در ایران بوجود خواهد آمد."

نویسنده این کتاب، عصبانیت شاهنشاه آریامهر از این گزارش و دستور اینکه تمام درآمد نفت سرمایه گذاری شود را بدون توجه به موارد زیر، دلیل خودمختاری ایشان عنوان مینماید:

ممکنست نویسنده این کتاب به علت جوانی شاهد عواقب افزایش وسیع انتظارات و آهسته بودن رشد اقتصادی کشور، بصورت سرخوردگی افراد تحصیل کرده و طغیان منعکس شده بصورت فعالیت حزب توده و امکان سقوط رژیم نبوده است ولی شاهنشاه آریامهر، درگیر چنین مسئله ای بوده اند.

ممکنست نویسنده این کتاب ندانسته باشد که افزایش قیمت نفت و بنزین در دولت آقای حسنعلی منصور را که مطرح میکند به پیشنهاد آقای عالیخانی، وزیر اقتصاد وقت صورت گرفت ولی شاهنشاه، درگیر دهها از اینگونه اشتباهات اقتصاددانان جوان و بی تجربه کشور بوده اند.

ممکنست نویسنده این کتاب ندانسته باشد که کارشناسان امریکائی مامور از طرف دولت امریکا، اجازه پیشنهاداتی که موجب رقابت با صنایع خصوصی امریکا باشد نداشته اند و دستوالعمل آنها روی محور پیشرفت تدریجی دور میزده، در کشوری که آب، عامل محدود کننده می باشد تکیه اصلی روی پیشرفت کشاورزی داشته اند ولی شاهنشاه آریامهر، درگیر چنین مسئله ای در ارتباط با دول اشغال کننده ایران بوده اند.

ممکنست نویسنده این کتاب هنگام مطالعه مکاتبات مقامات امریکائی در مورد ایران، متوجه نامه های

آن دولت به دولت ایران در مورد اینکه سرمایه گذاری در ذوب آهن بمصلحت دولت ایران نیست نشده باشد و احتمال دارد که او، نظرات آقای خداداد فرمانفرمائیان و اعتراف صریح ایشان به مخالف بودن با ایجاد ذوب آهن را در نشریات، نخوانده باشد ولی شاهنشاه آریامهر، درگیر بحثهای مفصل علمی سایر مقامات و همچنین اثر سیاسی بی توجهی به طرحی که برای یکصد سال، بصورت آرزوی ملی، منعکس میشد نیز بوده اند.

ممکنست نویسنده این کتاب ندانسته باشد که اقتصاددانان ایرانی سازمان برنامه، در کار خود تجربه و دقت کافی نداشته، تحت تاثیر مشاورین امریکائی بوده اند. مثلا ندانسته باشد که در آخرین دولت آقای امینی که نویسنده، برکناری ایشان را ناتوانی شاه در تحمل نخست وزیران قوی تعبیر میکند، موجب برکناری آقای دکتر امینی، رکود اقتصادی نتیجه برنامه تثبیت اقتصادی تنظیم شده توسط اقتصاد دانان سازمان برنامه با مشورت کارشناسان صندوق بین الملل پول بوده است. ولی شاهنشاه آریامهر درگیر نتایج اینگونه اشتباهات اعضا، عالیرتبه دولت و سازمان برنامه بوده اند.

آنچه در مورد این آقای استاد کرسی تاریخ و علوم سیاسی که در نوشته های خود نشان میدهد به ریزه کاریهای اقتصادی آشنائی دارد مورد تامل بنظر میرسد و باید مورد سؤال قرار گیرد اینست که بر اساس چه ماخذ و نظر چه مرجعی مدل اکونومتریک ساخته شده برای اشتغال کامل را به شرایط عدم اشتغال کامل، تعمیم میدهد که انتظار دارد شاهنشاه آریامهر آن را کورکورانه اطاعت فرمایند. (بعنوان جمله معترضه باید اضافه شود که اصول و قوانین اقتصادی مورد تدریس دانشگاهها، همه مربوط به شرایط آزادی تجارت و اشتغال کامل میباشد که در جهان سوم وجود ندارد).

شاهنشاه آریامهر دوران بحثهای فلسفی اول مرغ بوجود آمده یا تخم مرغ را گذرانده بودند. اول زیربنا ساخته شود یا صنایع، مسئله ایشان نبود. ایشان در تمام عمر خود درگیر مسئله بودند. ایشان میدانستند که توسعه سریع اقتصادی، مسئله دارد. مسئله گلوگیر، همیشه وجود دارد و هرچه اقتصاد، وسیعتر میشود مشکلات آن اضافه میشود. کار مدیران، پیش بینی مسائل و حل مشکلات میباشد. صدمه گلوگیر باید در مقابل تاخیر در بهره برداری ارزیابی شود. توسعه اقتصادی سریع، باعث انقلاب نمیشود. تحولات اقتصادی و اجتماعی نتیجه توسعه اقتصادی سریع، به علت جابجائیهایی که در سطح حقوقها و روابط اجتماعی ایجاد میکند مردم را ناراحت و آماده تحریک شدن میکند. این، تحریکات و منفی بافیهای خیالبافهائی که بیرون گود نشسته و خود را روشنفکر، نویسنده و فیلسوف و ۰۰۰۰۰ مینامند و با دنیای کارهای اجرائی از نزدیک آشنائی ندارند است که با تحریک مردم، موجب انقلاب میشود.

تصمیم شاهنشاه آریامهر به درپیش نهادن حد اکثر سرعت توسعه اقتصادی، جای ایراد نداشت. خطا در کار روشنفکرها، نویسندگان، فیلسوفها و دانشگاهیانی بود که با همه ادعا، نفهمیدند که مشکلات، ناراحتیها. تلاطمها و هزینه های توسعه سریع، امریست طبیعی که باید تحمل شود.

خطا در کار روشنفکرها، نویسندگان، فیلسوفها و دانشگاهیانی بود که همزمان با خاتمه قراردادهای نفتی تحمیل شده و تجدید نشدن قرارداد، مطابق میل نفتخواران، با الهامهای خارجی، هماهنگ شده، گله وار، به دنبال رهبری رفتند که توجه به امور اقتصادی را کار الاغ میدانست.

۱۳

خطا در کار روشنفکرها، نویسندگان، فیلسوفها و دانشگاهیانی بود که در حالیکه دولت شوروی، به صورت گازنبر، از غرب ایران در سوریه و عراق، و در شرق ایران در افغانستان، در ایجاد دولتهای هم هدف خود توفیق یافته بود و با ادعای افغانستان نسبت به پشتونستان، خواب نفوذ در پاکستان و بلوچستان ایران را میدید، به اطلاعات و هشدار شاهنشاه که توجه یافته بودند دولت عراق در جهت آمادگی حمله به ایران میکوشد و باید ارتش ایران تقویت شود با دید تمسخر نگرینسته، دهان بینانه ایشانرا به مالیخولیای خود بزرگ بینی متهم مینمودند.

آنچه جای تعجب دارد اینست که نویسنده این کتاب که کمک دولتهای متمدن نما بهر دو طرف درگیر جنگ ایران و عراق را، برخلاف مقررات بین المللی، به منظور از بین بردن قدرت نظامی هر دو طرف، دیده است و باید فهمیده باشد که کوشش آنان در جهت پایان دادن به جنگ و خوراندن جام زهر به خمینی از زمانی شروع شد که امکان ریشه کن شدن دولت اسلامی نونهال آنان بوجود آمده بود و در

زمانیکه لبخند روشنفکران و در دهان آنان خشک شده هنوز هم هماهنگ با سیاست خارجی دولت امریکا، به سیاهکردن شهرت شاه ادامه میدهد .

اگر تبعیت کورکورانه از سیاست خارجی امریکا و الهامهای "سیا" در بین نباشد چرا نویسنده این کتاب، راهنمائیهای شاهنشاه آریامهر، بر اساس سی سال تجربه درگیری با مشکلات را دیکتاتوری تعبیر نماید . بعلاوه اگر او در ادعای استادی کرسی تاریخ صادق باشد باید بداند موفق ترین کشورهای دمکرات امروزی دنیا، بزرگترین افتخارات تاریخی خود را مدیون پایه ریزی اقتصادی در خشن ترین دورانهای دیکتاتوری کشور خود میباشند .

برای قضاوت در مورد رفتار شاهنشاه آریامهر، بصورت فردی منصف، وقایع دوران سلطنت ایشان را مرور نمائید . مملکتی آشغال شده در جنگ جهانی دوم، ملعبه مطامع و میمونبازیهای خارجی، در حال افزایش انتظارات و آرزوها، فاقد نیروی متخصص برای برآوردن انتظارات، گرفتار تحریکات کمونیستی، گرفتار جمهوری آذربایجان و شورش عشایر کردستان، در مجلس گرفتار شخصیتهایی مانند سید ضیاءالدین طباطبائی، جمال امامی، طاهری، حائری زاده، معدل، و قلندرهایمانند شمس قنات آبادی، سید یعقوب انوار، میراشرافی، عباس شاهنده، و چپ روهای تندی مانند ایرج اسکندری، فریدون کشاورز، پروین گنابادی و شهاب فردوسی، گرفتار مسلح شدن عشایر جنوب، در شرایط سلب امنیت مالی و جانی همگانی نتیجه رعایت اصول دمکراسی بدون داشتن قوانین لازمه، تا دوران برکناری مصدق بمنظور حل مشکلات بوجود آمده در نتیجه محاصره اقتصادی ایران توسط دولت انگلیس . پس از این دوران چه داشتیم ؟ پنج نخست وزیر مقتدر کشور در دوران سازندگی، آقایان دکتر اقبال، شریف امامی، امینی، علم و هویدا هر کدام ایادی داشتند که دائم در کار دیگری اشکال تراشی و اخلاص میکردند . برای شاهنشاه آریامهر چه راهی باقی بود جز اینکه با روش قاطعانه مسیر مشخص توسعه اقتصادی را پیگیری فرمایند . چرا باید روش مصلحانه را دیکتاتوری و خودکامگی نامید . کدامیک از افرادی که از نزدیک با ایشان کار میکرده اند ایشانرا دیکتاتور معرفی نموده اند . کدامیک از افرادی که از شاهنشاه دستور میگرفته اند دستور غلطی که به آنان داده شده بیان نموده اند .

متأسفانه مثل اینکه شرم و حیا از دنیای ما نیز رخت بر بسته است که با گذشت بیست سال از حکومت ترور

۱۴

فکر و عقیده اسلامی و تحمیل اعتقادات بوسیله کشتار، هنوز هم به شاه در مورد پا نهادن بر قانون اساسی ایکه دیکته کننده وضع امروز ایران بود ایراد میگیرد .

۶ - نویسنده این کتاب، یکی دیگر از عوامل عواقب غم انگیز آقای هویدا را خشونت‌های ساواک عنوان مینماید .

در مورد خشونت‌های ساواک، شایعات زیاد وجود داشت . احتمالاً افراد نابابی نیز به ساواک راه یافته بودند . و اشتباهاتی نیز پیش می‌آمد . نویسنده که بیست سال پس از انحلال ساواک، موضوع را بزرگنمایی میکند آیا یک مورد خشونت با افراد، جز افرادی که هنگامیکه دولت را بدست گرفتند مرتکب انواع جنایات شدند

دارد که بعنوان مستند ارائه نماید ؟ آیا باید از دستگاه مسئول حفظ امنیت کشور انتظار داشت که افرادی با ایدئولوژی آدمکشی، چه مذهبی و چه سیاسی را آزاد بگذارد ؟ شاهنشاه دستور میدادند از دماغ کسی خون نیاید آیا نویسنده این کتاب نمی بیند که خون چند صد هزار نفر براساس ایدئولوژی این افراد ریخته شد ؟

۷ - تمام افکار نویسنده این کتاب، روی شخص شاه بعنوان عامل عاقبت غم انگیز آقای هویدا و انقلاب ایران دور میزند. گوئی در این کشور، سیستم رهبری و پی رو وجود نداشته است. عده ای همه اتفاقات جهان را کار خدا میدانند. عده ای اگر از آسمان برف ببارد انگشت انگلیس را در آن می بینند. این آقای استاد کرسی تاریخ و علوم سیاسی نیز مطامع امریکا، مطامع انگلیس، اشتراک منافع آنان، جنگ زیر زمینی آنان، مطامع شوروی، نقش افراد بوجود آورنده جمهوری آذربایجان، شورش عشایر بارزانی، مسلح شدن عشایر جنوب ایران، ندانمکاری طبقه تحصیل کرده ایران، وحشت ایجاد شده به علت قدرت گرفتن حزب توده، مسائل پیشرفت اقتصادی کند، مشکلات و نا آرامشی ایجاد شده در نتیجه پیشرفت سریع اقتصادی، نوشته ها و مصاحبه های سران و دولتمداران دول شرکت کننده در کنفرانس "گوادلوپ" در مورد نقش آنان در ایجاد فتنه و انقلاب در ایران، و همه را نادیده گرفته، عامل عاقبت غم انگیز آقای هویدا و سیه روزی ایران را دیکتاتوری شخص شاه معرفی میکند. سفیر انگلیس در ایران، در مصاحبه ای که با تهیه کننده فیلم "شهرت" انجام داد ضمن تذکر امیدهای بلند و انگیزه های با ارزش شاه برای مردم خود، اظهار میکند گناه او این دیده خواهد شد که سعی میکرد مردم ایران را به چیزی که نبودند تبدیل کند. متاسفانه دیده میشود که این اظهار نظر سفیر انگلیس، حتی در مورد بسیاری از تحصیل کرده های قلم بدست ایرانی که در جهت پایمال کردن فرهنگ ملی خود قلم میزنند نیز صدق مینماید.

در تایید این نظر، به گوشه ای از مطالبی که نویسنده این کتاب مطرح نموده است توجه نمائید :
"در ساعتهای اولیه انقلاب، افراد برجسته رژیم قبلی، گردآوری شده و به مدرسه رفاه آورده میشدند، هدیه انبوه مردم خوشحال به اربابان جدید خود" (ص ۲۴). در پائین همین صفحه، این منظره را با حجاریهای دیوارهای تخت جمشید که نمایندگان ساتراپهای ایران به شاه هدیه میدهند مقایسه میکند.

بردن رجال کشور به سلاح خانه ترور فکر و عقیده محاربه با خدا را مقایسه کردن با هدیه آوردن ساتراپهایی که تعدادی از آنها در نتیجه آزادی مذهب و رفتار انسانی شاه ایران، بمنظور حفظ امنیت خود

۱۵

داوطلبانه به شاهنشاهی ایران پیوسته اند از چه شخصی میتوان انتظار داشت جز از مغز مریضی که نقش جامعه و سیستم رهبری در شکل دادن تصمیمات رهبر را موزیانه ندیده گرفته، هماهنگ سیاست خارجی امریکا و انگلیس در جهت ریشه کن کردن سمبول صفات فرهنگ ملی ایران، قلمفرسائی میکند.

۸ - نویسنده این کتاب، مجلس را مهر تصمیمات شاه، و مدرسه رفاه را محل درس دادن تعالیم مذهبی معرفی مینماید.

معمولا قضاوت در مورد امری، پس از انجام واقعه عاقلانه تر می‌باشد. ولی این آقا که بعد از ۲۰ سال تجربه جنایات شاگردان مدرسه رفاه، هنوز آنان را مسلمان و درس آنانرا فقط درس مذهبی معرفی مینماید آیا میتوان فکر کرد که در بیان این مطلب، انگیزه ای مودیانانه نداشته باشد ؟

معلوم نیست چه عاملی باعث شده است که نویسنده این کتاب، فکر کند اکثریت نمایندگان مجلس ایران، مخالف آرزوهای بلند شاه برای آینده ایران باشند. ضعف جزئیات اجرایی کار را که توسط کارکنان دولت تنظیم میشود چرا باید به شاه ارتباط داد. امکان اجرای چه کاری بدون وجود جنبه منفی و همچنین بدون نظم و ترتیب و تداوم اصول. امکان دارد.

۹ - یکی از ترفندهای نویسنده این کتاب اینست که با وجود اظهارات سران و دولتمداران کشورهای شرکت کننده در کنفرانس "گوادلوپ" در مورد نقش آنان در انقلاب ایران و همچنین محتوای اسنادی که خود او ارائه نموده، نتنها تحریکات بین‌المللی منتج به عواقب غم‌انگیز آقای هویدا و سیه روزی ایران را شایعه تلقی نموده و وارد آن نشده است بلکه با لطائف الحیل و گزارش مطالب ساختگی، مقامات امریکائی را نگران جان آقای هویدا و امرای ارتش نیز جلوه میدهد. به دو مورد از این ترفندها توجه نمائید :

"شب قبل از آخرین روز محاکمه هویدا، "هنری پرشت" رئیس "دسک ایران" در وزارت خارجه امریکا مطلع شد که محاکمه هویدا شروع میشود و جان هویدا در خطرست. به شارژدافر در ایران دستور داد که با مقامات ایرانی تماس بگیرد و نگرانی امریکا را برای جان هویدا اعلام دارد (ص ۳۳۴).

از قول بنی صدر میگوید "خمینی مرا و احمد را فرستاد که به محبوسین بگویم صدمه ای که بشما زده اند اسلامی نیست و از شما حمایت خواهد شد که صحیح محاکمه شوید. ولی در عمل، خبر کشتن فرماندهان ارتش را که میشنود نزد خمینی میرود. خمینی میگوید لازم آمد که آنها کشته شوند چون گروههای چپ اوراقی پخش میکردند که دولت امریکا و خمینی قراری سری بسته، ادعا میکردند که امریکا دولت اسلامی را برسمیت بشناسد و از کودتای علیه آنان جلوگیری کند و در مقابل، دولت جدید از کشتن یکصد نفر از افراد طبقه بالای رژیم پهلوی خودداری کند. خمینی کشتار را ضروری دید که ثابت کند این شایعه صحیح نیست. توجیه دیگر خمینی این بود که هنگامی که نصیری را در تلویزیون نشان دادند با اشاره دست به افراد ساواک، علامت داد که ترور را شروع کنند" (ص ۲۶).

در برخورد با اینگونه مطالب، سؤالهای زیر مطرح میشود: آیا کادر ساواک، ترور علیه خمینی را شروع نمود؟ آیا دستور قتل امرای ارتش، بمنظور حفظ شهرت خمینی، امری انسانی یا اسلامی بود؟ رفتار

۱۶

امریکا با شاه که با آنان عهدنامه نظامی داشت چه بود. اساسا از تبلیغات ماکیاولیستی دولتهائیکه خود را متمدن مینامند اگر بگذریم آیا جان افراد خارجی برای سیاستمداران امروزی ارزشی دارد؟ مگر خود نویسنده، نظر مقامات امریکائی در مورد فشار شدید مخفیانه برای آزادی، رفرم اقتصادی اجتناعی و تشکیلاتی ایران را مطرح نکرده است (ص ۱۴۷). مگر خود او گزارش سال ۱۹۷۸ سفارت امریکا در مورد وضع سیاسی ایران و اینکه بعید بنظر میرسد مسئله بدون تکاندادن تشکیلات سیاسی ایران (سلطنت)

از بین برود را مطرح نکرده است (ص ۲۶۷) ؟ مکر خود او بکاربردن ترور و کشتار را بعنوان لازمه تجدید شکل جامعه مطرح نمیکند (ص ۳۱۰) ؟

سبک برداشت و دید نویسنده این کتاب که مایل است خود را محقق نیز قالب کند و روش مودیانه او هنگامی روشن میشود که پس از اعترافات صریح یاسر عرفات و تروریستهای او به شروع تیر اندازی در میدان ژاله راه، هنوز در کتاب خود، تیر اندازی ارتش به مردم عنوان مینماید و در سرتاسر این کتاب، ارزیابی خدمات انجام شده دوران هویدا یا شاه، در مقابل اشتباهاتشان دیده نمیشود و مخصوصاً از مکاتبات شاه با رؤسای جمهور امریکا که مشخص کننده واقعی صفات شاه میباشد اثری در این تحقیق استاد دانشگاه، بچشم نمیخورد و از همه مهمتر، موضوع عهدنامه نظامی شاه و امریکا که دید وسیع شاه را در باره آتیۀ هر دو ملت نشان میدهد به سکوت مطلق برگزار شده است. لذا در خاتمه ناچار است به اطلاع علاقمندان و نویسنده این کتاب برساند که دستور قتل آقای هویدا و امرای ارتش و کشتارهای متعاقب آن، لازم و ملزوم خیانت صریح امریکا نه تنها به شاه که با او عهدنامه نظامی منعقد کرده بود بلکه خیانت بی پرده امریکا به ملت ایران در کوشش برای جایگزین کردن فرهنگ بر اساس راستی و عدالت، با فرهنگ بر اساس تزویر و ریا و ترور فکر و عقیده بود که بقول تهیه کنندگان فیلم "شهرت" دسیسۀ بین المللی آن از زمان جشنهای دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، شروع شده بود. گو اینکه اسناد ارائه شده توسط نویسنده این کتاب، مؤید نظر شاهنشاه آریامهر میباشد که تحریکات بین المللی را از سال ۱۹۵۸ یا زمان تسلط ایران به امور نفتی میدانستند.

هشدار به هم میهنان جوان ایرانی

سیاست خارجی ممالک متمدن نمای امروزی، هنر قانع کردن مردم کشورهای جهان سوم به در پیش گرفتن رویه هائیکه منافع ممالک متمدن نما را تضمین نماید. مفهوم این مطلب، کنارگذاشتن اصول اخلاقی، دور زدن مقررات بین المللی و روکردن متمدن نماها به ماکیاولیزم میباشد. ابزار آنان شعارهای دلنشین حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و حکومت مردمی، احتیاجات غریزی مردم به آزادی، امنیت، سلامت، احترام و موفقیت در حل مسائل و همچنین خصائص روانی مردم مانند بستگی به اعتقادات عمومی، قضاوت عجولانه و مقدار دانش آنان، یعنی بی اطلاعی اکثریت جوامع جهان سوم از دسایس غیر اخلاقی متمدن نماها میباشد. هرچه دانش جامعه کمتر باشد اغوای آنان آسانتر میباشد. جامعه، بدون اصول اخلاقی شکل نمیگیرد. اختصاصات روانی مردم موجب میشود با علاقه به اعمال و اصول اخلاقی ایکه فرهنگ آنان دیکته مینماید عمل کنند. در شکل گرفتن اصول اخلاقی جوامع، توهم نیز نقش داشته است. اصول اخلاقی شکل گرفته براساس توهم، یکی از نقاط ضعف مورد استفاده سیاستمداران میباشد

اصول اخلاقی و انگیزه های مردم به یکدیگر ارتباط نزدیک دارند و بر اساس دید انسان از دنیا شکل میگیرد. دید مذاهب از دنیا مبنای علمی ندارد. ولی از آنجائیکه به اعتقاداتی که عمومیت پیدا میکند به صورت حقیقت مینگریم چنین واقعیتی را به آسانی درک نمی نمائیم. این استکه هنگامی که

ماکیاولیستها به تبلیغات مذهبی و یا عرفانی و روحی میپردازند متوجه دامی که برای ما در نظر دارند نمیشویم. حقیقت پنداشتن تلقینات مذهبی یا عرفانی و روحی، به حدی میباشد که متوجه شرایط ترور فکر و عقیده در تحمیل مطالب غیر علمی نمیشویم و حتی ممکنست قتل دگر اندیشان یا قتل عامهائی که بنام خدا صورت میگیرد با دید صفای روح نگاه کنیم و متوجه نشویم که با این عمل و طرز تفکر، در ساختن جامعه ای زنده بگور شرکت داریم.

شرایط ترور فکر و عقیده و تحمیل مطالبی که مبنای علمی ندارد اجازه کنجکاو و بسؤال گرفتن مشاهدات را از مردم سلب مینماید و بصورت مانع در کاوش و جستجوی دانش عمل میکند، یعنی در طول زمان، جامعه ای دهان بین و بی دانش به وجود میآورد که به آسانی میتواند ملعبه ماکیاولیستها گردیده در جهت مورد خواست آنان عمل نماید.

بعنوان مثال، اگر بخواهند جامعه ای دهان بین و کم دانش که با دیدن پیشرفت سایر جوامع، انتظارات زیاد پیدا کرده و نفوذ در آن جامعه به عللی مشکل شده باشد در هم بریزند اگر به آنان بگویند علت پیشرفت ما دموکراسی ما و سیستم حکومت ما میباشد آیا افراد دهان بین، هیچ فکر خواهند کرد که تا زمانیکه کشورهای اروپائی به رمز پیشرفت و اثرات پول، دست نیافته بودند دموکراسی آنان، چیزی جز اقتصاد راکد به بار نیاورده است؟ آیا تحقیق خواهند کرد و متوجه خواهند شد که ممالک پیشرفته، سیستم دموکراسی امروز خود را مدیون پیشرفتهای خشن ترین دورانیهای دیکتاتوری جامعه خود می باشند و دموکراسی آنان متناسب با پیشرفت دانش جوامع آنان به پیش رفته است؟ آیا جستجو خواهند کرد که وقتی صحبت دموکراسی میکنند در کشور خود آنان دموکراسی وجود دارد یا اینکه مردم، یکرز صبح مطلع میشوند که نخست وزیر آنان، بدون مشورت با مجلس، دستور بمباران کشور دیگری را داده است. آیا تحقیق کافی خواهند کرد که دریابند ایدآلهائیکه بصورت مارکسیسم، کمونیزم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم و مطرح شده اند و تلاطمها و خونریزیهای غیر قابل تجسم را بوجود آورده اند فقط در محدوده نزدیکتر شدن به عکس العمل اقتصادی جامعه پیشرفت داشته اند و هنگامیکه درگیر تعصب فلسفی شده اند از تحرک باز ایستاده اند. عبارت دیگر آیا خواهند فهمید که این، رژیم حکومتی نیست که موجب پیشرفت اقتصادی کشورها شده بلکه شناخت دقیقتر قوانین پیچیده اقتصادی و رعایت آن قوانین است که رفاه امروزی آنانرا بوجود آورده است.

رعایت حقوق بشر، آزادی، دموکراسی و حکومت مردمی، مولود افزایش دانش جامعه میباشد. ولی سیاستمداران جوامع متمدن نما، با دستیابی به دانش روانشناسی جامعه و حرکات اجتماعی، از این شعارهای زیبا، بصورت ابزار جنگ سرد در جهت ایجاد آشوب و بهم ریختن جوامع دهان بین کم دانش استفاده مینمایند. در کشور خود شاهد بودیم که افزایش شدید انتظارات و پیشنهادات رؤیائی، جامعه را سر درگم نموده، آزادی را به اغتشاش کشاند و حکومتی را که بر اساس تجربیات سی ساله شاهنشاه آریامهر و کوشش متفکرین و متخصصین ایرانی، سریعترین راه توسعه اقتصادی را در پیش گرفته بود و انتظار میرفت افزایش سطح دانش همگانی و پیشرفت اجتماعی را در پیش داشته باشد بدست احساسات

عوام که کوچکترین اطلاعی از مسائل پیچیده اقتصادی و اجتماعی ندارند، با سی میلیون رای بحکومت

اسلامی ریشه کن نمود. خارجیان که بمراتب بهتر از ما با فرهنگ ملی ما و اسلام ایرانی، نکات مثبت و نکات منفی آن آشنائی دارند خمینی را با سابقه دست داشتن در قتل چند وزیر و نخست وزیر، بصورت روحانی مقدس بی آزار در تبعید، بدون قدرت، و بیعلاقه به حکومت کردن معرفی نموده بعدا جنایات او را به دنیا بصورت مذهب و فرهنگ ایرانی معرفی مینمایند.

آیا برای شما روشن شده استکه هنگامیکه سران دول متمدن نما، شرط کمک به سایر ملل را دموکراسی و حکومت مردمی اعلام میدارند چه آتیة وحشتناکی را برای آنان برنامه ریزی میکنند؟

اینگونه دسیسه‌های خارجیان ادامه خواهد داشت. افراد وطن فروش با درجه دکترا در اقتصاد، باز هم پیدا خواهند کرد. هزینه کتابهاییکه نظرات آنان را تامین نماید و کنفرانسهاییکه نظرات آنان را اشاعه دهد از طریق دانشگاهها و سایر مؤسساتی که نام دوستی بر آن میدهند تامین خواهند نمود و مطالبی که از نظر تئوریک و بر اساس فرضیات واهی، صحیح بنماید بشما خواهند گفت. باز هم بشما خواهند گفت دولت، سرمایه دار خوبی نیست نباید سرمایه گذاری کند. سرمایه گذاری باید به بخش خصوصی که موفقتر است واگذار شود. آنچه بشما نخواهند گفت اینستکه بخش خصوصی، سرمایه کافی و اطلاعات لازم برای سرمایه گذاریهای اساسی را در دسترس ندارد. علت اینکه دولت، سرمایه گذار خوبی نیست مقررات محدود کننده مدیران است. اگر قوانین محدود کننده را بردارند و قوانین جلوگیری کننده از فساد را تصحیح نمایند، دولت، هم، امکان تجمع سرمایه دارد و هم میتواند سرمایه گذار خوبی باشد.

هنگامیکه درآمد دولت ایران از صدور نفت، در حدود یک میلیارد دلار در سال بود شاهنشاه آریامهر، سرمایه گذاری بزرگ روی پتروشیمی، نفت، ذوب آهن و توسعه صنعتی را وجهه همت خود قرار دادند. امروز با رفتاریکه متخصصین ایرانی را فراری کرده است با اینکه درآمد ایران از صدور نفت، چندین برابر شده با یکصد سال سابقه در کارهای نفتی، بشما خواهند گفت در این رشته، تخصص و سرمایه و امکانات لازم را نداریم و باید از سرمایه و اطلاعات خارجی در اکتشاف و استخراج گاز و نفت و استفاده کنیم. به این ترتیب، جامعه ای دهان بین را و مقدرات آنرا به دست سرمایه داران و نفتخواران خارجی خواهند داد.

اگر با دید واقع بینانه به امور نگاه کرده بودیم میفهمیدیم که نقش اساسی دولت، توجه به "بیگ پوش" و نکات اقتصادی ایستکه همه جامعه را به فعالیت بکشاند. در کارهای بزرگ، سرمایه گذاری دولت، راهگشای دانش انجام کار میباشد.

جوانان کشور باید بدانند دامهای سر راه آنان، یکی دو تا نیست. خیانت امریکا به شاهی که با آنها عهد نامه نظامی داشت، بیشتر از آنکه خیانت به شاه باشد خیانت به ملت ایران و ملیت ایرانی بود، خیانت آنان، خیانت در جایگزین کردن فرهنگ ملی ایران، فرهنگ بر اساس راستی و عدالت، با فرهنگ سامی، فرهنگ تحمیل تعبد از طریق کشتار صاحبان شعور میباشد.

شاهنشاه آریامهر مردی بود که با همه مشکلات خارجی و داخلی که دست به گریبان کشور بود و قبلا به

اختصار به آن اشاره شد جامعه ای را تحویل گرفت که بقول نویسنده این کتاب، درآمد سرانه سالانه آن در حدود ۱۵۰ دلار بود و روزی که کشور را ترک کرد آنرا به بیش از ۲۰۰۰ دلار رسانده بود. او دیکتاتور و خودکامه نبود. انسانی بود مصلح، دمکرات و بلند همت که باید ستایش شود. باشد که روزی جوانان ایرانی چشم خود را باز کرده دوست را از دشمنان بشناسند.

جوان ایرانی، بیدار شو، بیدار شو، بیدار شو.

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| بنی آدم اعضای یکدیگرند | که در آفرینش ز یک گوهرند |
| تو کز محنت دیگران بی غمی | نشاید که نامت نهند آدمی |

رهروان فرهنگ ملی ایران